

همه چیز، از لحاظ تعلیم، مقام مقبول الکلماهی نیست<sup>۱</sup>.

پس از آنکه فاتحان مغول به موجودیت خلافت عباسیان پایان دادند<sup>۲</sup> و بغداد را به تصرف درآوردند و معتصم، آخرین خلیفه عباسی را اعدام و همه افراد ذکور آن دودمان را نابود کردند، دیگر در جهان اسلام خلیفه‌ای که مورد قبول همه سنیان باشد باقی نماند. فقط چندتن از اعضای خانان عباسیان یا کسانی که خود را به دروغ از آن دودمان معرفی می‌کردند گریخته از قاهره سر در آوردند. بیبرس، که سلطانی از مالیک مصر (۶۵۹ تا ۶۷۶ هـ حکومت کرد) بود، یکی از آن عباسیان مفروض را که احمد نام داشت در سال ۶۶۰ هـ در قاهره خلیفه اعلام کرد. از آن زمان سلاطین مالیک مصر کسانی را که به اصطلاح «خلفای عباسی» نامیده می‌شدند در دربار خویش مقیم ساخته بودند. اینان فقط دارای قدرت روحانی عباسیان بودند و لاغیر. ولی در خارج از حدود و قلمرو مالیک (مصر و سوریه و حجاز) نفاذ روحانی عباسیان قاهره به هیچ شمرده می‌شده و در اکثر سرزمینهای سنیان عباسیان مزبور را به خلافت قبول نداشتند.

این وقایع تاریخی در نظریه سنیان راجع به خلافت نیز مؤثر واقع شد. و قبیحان احتمال و امکان طریق سومی (گذشته از انتخاب و تعیین خلیفه بعدی توسط خلیفه حلی) را در موضوع جانشین مقام خلیفه جایز دانستند و آن «اللیعه القهریه» بوده و گفتند که در این «دوران پر آشوب» که خلیفه‌ای قانونی و مقبول عامه وجود ندارد می‌توان حکومت سلطانی را که به زور بر سریر حکومت مستقر گشته، به خاطر صلاح جامعه مسلمین قبول کرد تا مسلمانان از آشوب و هرج و مرج و جنگ خانگی نجات یابند. و چنین سلطانی را اگر به موجب شریعت حکومت کند می‌توان رئیس قانونی جامعه مسلمین (دولت) و یا به دیگر سخن خلیفه شمرده<sup>۳</sup>. ولی چنانچه برخلاف شریعت حکم کند «ظالم» است.

قتیه مشهور ابن جماعه (بدل الدین محمد، ۶۳۹ تا ۷۳۴ هـ) قاضی بیت المقدس که زان پس قاضی القضاة قاهره بوده و کتابی به نام «تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام» تألیف کرده مدافع عقیده پیش گفته بوده. ابن جماعه می‌گوید اگر سلطان که به زور قدرت را کسب کرده، حتی قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاجر و فاسق باشد، معهنه باید از او اطاعت کرد. و

۱- ای. گولدسمیر، «دروس درباره اسلام» ص ۱۹۱-۱۹۲. ۲- در سال ۹۴۵ م (۳۳۴ هـ) عراق عرب و بغداد به دست لشکریان دودمان ایرانی آل بویه (۲۳۴-۴۴۷ هـ) مسخر گردید. از آن زمان خلفای عباسی عملاً از قدرت سیاسی محروم شده فقط قدرت شیخ‌آسای روحانی را حفظ کردند. بغداد نخست در تحت حکومت آل بویه (از ۳۳۴ تا ۴۴۷) و زان پس (از ۴۴۷ هـ) تحت حکومت فاتحان ترکمن یعنی سلجوقیان قرار داشت. معهنه اینان نظراً وجود دولت خلفا را قبول داشتند. آل بویه و سلجوقیان رسماً امیران منصوب از طرف خلیفه شمرده می‌شدند و علم و منشور از او دریافت می‌داشتند و خطبه و سکه به نام خلیفه بوده (به ما قبل رجوع شود) - گرچه در واقع خلفای فاعل قدرت، آلت دست سلاطین یاد شده بودند. در سال ۵۲۷ هـ عباسیان مجدداً قدرت سیاسی را به دست آوردند، ولی فقط در حدود عراق عرب و (بندها) خوزستان. ۳- رجوع شود به:

چنانچه غاصب دیگری که واجد همان صفات باشد علیه وی قیام کند و زمام حکومت را از چنگ او به در آورد، او را هم باید اطاعت کرد. آ. فون کرم در این باره چنین می گوید: «بدین قرار فقه محمدی در مرحله غائی خود مبدل به نظریه قبول و شناسایی غیر محدود حق اقوی شد»<sup>۱</sup>. این شناسایی در عین حال به منزله شناسایی و اعلام بی اعتباری نظریه قدیمی (سنی) درباره خلافت، — که به طور مصنوعی سرهم کرده بودند — به ویژه نظریه خیال پرستانه ماوردی بوده. دیگر سخنی از خلافت، به صورت پیمان دو جانبه با مردم و حق خلق در خلع خلیفه ظالم در میان نبوده.

ابن خلدون (۷۳۳ — ۸۰۸) بزرگترین مورخ عرب و تنها تاریخ نویس مسلمان که نظریه سیر تاریخی (مبتنی بر شناخت تأثیر عوامل طبیعی در تکامل جامعه و تمدن) را پسندیده آورده نیز نظریه خلافت را پیش کشیده. نظریه وی ماهیه اصل حکومت روحانی را رد می کند و صریحاً خلافت را قدرتی غیر روحانی می شمارد. پایه قدرت خلیفه باید «شمشیر و قلم» باشد، شمشیر به معنی نیروی جنگی خلافت و قلم «دیوان» آن، یعنی دستگاه عمال کشوری — ادارات و دوائر مالی و مالیاتی و چارهای دولتی و غیره.

ابن خلدون گفته ماوردی و دیگر ققیهان را که خلیفه باید حتماً از طایفه قریش، یعنی طایفه پیامبر، باشد رد می کند و می گوید که ققیهان پیشین در این موضوع احادیث محمدی را به غلط تعبیر کرده اند. ابن خلدون حتی صفات عالم بودن (به الهیات و فقه) و عدالت را در شناسایی خلیفه لازم نمی شمارد زیرا که نظر و ارزیابی این صفات توسط اشخاص همیشه ممکن است مورد بحث قرار گیرد. به عقیده ابن خلدون تنها شرط شناسایی امام — خلیفه باید صحت جسمانی و روحی او باشد. خلیفه باید مدیر و امیری نیرومند و شایسته باشد. کسی که به یکی از خدمتگزاران فلان سردار و یا نامور عالی مقام خویش اجازه دهد که امر و نهی کند و مطیع آن خدمتگزار باشد، خلیفه نیست. چنین امیری مانند اسیری است محروم از آزادی عمل و قدرتیست به وظایف امام و خلیفه قیام و اقدام کند. بدین سبب چون عباسیان قریشی زمام قدرت واقعی را به دست آل بویه سپردند در واقع با این عمل خویش نشان دادند که شایسته ایفای وظایف خلافت نیستند.<sup>۱</sup> نظریه های جدید مربوط به خلافت مانند عقاید ابن جماعه و ابن خلدون ناشی از این اصل بوده که شرط عمده شناسایی «امام — خلیفه» واجد بودن قدرت و حکومت واقعی است و این نظریه ها در دولتهای اسلامی قرن نهم هجری و قرون بعدی مؤثر بوده. در نیمه اول قرن نهم هجری در قلمرو دولت تیموریان (آسیای میانه و ایران) ققیهان به این نتیجه رسیدند که چون سلطان تیموری (شاهرخ، از ۸۰۸ تا ۸۵۱ حکومت کرد) واجد قدرت واقعی، برجایه مسلمین (دولت) است و همه حکومت او را قبول دارند و طبق قوانین شریعت عمل می کنند،

بنابراین امام و خلیفه قانونی است.<sup>۱</sup>

سلطان اویس (از ۷۵۷ تا ۷۷۶ هجرت حکومت کرد) از دودمان جلایریان (ایران غربی و آذربایجان) نیز امام و خلیفه شمرده می‌شده.<sup>۲</sup>

حقوق اسلامی (سنی) - صرف نظر از اینکه خلفا (و پس از انقراض خلافت، سلاطین مسلمان) - از چه طریق قدرت و زمام حکومت را به دست آورده‌اند، اتباع وی را ملزم به اطاعت از او می‌داند. غزالی [یکی از] بزرگترین علمای الهیات اسلامی که ایرانی بوده (متوفی به سال ۵۰۵) از اتباع می‌خواهد که از سلطان عصر اطاعت کنند، زیرا حکومت ثابت و استوار و لویبرحم باشد بهتر از جنگهای خانگی است. عباسیان به «حدیثی» که به پیامبر نسبت داده شده متکی بودند که «اطاعت از من (پیامبر) اطاعت از خداست و اطاعت از امام<sup>۳</sup> اطاعت از من است [۱۶۴] بدین سبب عصیان علیه من عصیان علیه خداست و عصیان علیه امام عصیان علیه من است»<sup>۴</sup>. حقوق اسلامی برای کسانی که علیه امام و خلیفه عصیان کنند (اعم از فئودالهای عاصی یا شرکت کنندگان در قیامهای خلق) سیاست قطع دستها (از مسج) و پاهای و مصلوب کردن را مقرر داشته بوده و آیات زیر را حجت می‌آورده: «آنان که علیه خداوند و رسول وی جنگ می‌کنند و می‌کشند فساد بر روی زمین انگیزند مجازاتشان کشتن و تصلیب و یابردن دستها و پاهایشان، یکی از راست یکی از چپ، و یا تبعید از سرزمینشان خواهد بود.» (انما جز آؤا الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف اویقتلوا من الارض»<sup>۵</sup>.

واقعیت بارزی همچون تقسیم جامعه متقدم فئودالی دوران خلافت به طبقات، تقریباً در فقه اسلامی منعکس نشده و حقوق اسلامی نظرهایی را که در مرحله انتقال به فئودالیسم یعنی دوران حکومت چهار خلیفه نخستین (راشدین) [به استثنای علی بن ابیطالب] تکرین یافته محفوظ داشته بوده. و بدین سبب فقط از سه گروه ذی حقوق سخن می‌راند، یعنی: مسلمین آزاد که گویی واجد حقوق مساوی بوده‌اند، و دیگر «اهل الذمه»<sup>۶</sup> که شخصاً آزاد بوده ولی حقوق مدنی‌شان محدود بوده و سرانجام پندگانه<sup>۷</sup>. سیر تکاملی کشاورزی در جامعه دوران خلافت نیز به طور مبهم و ضعیف در فقه اسلامی منعکس شده است. و چون قبیهان نیز دائماً دلایل قضایی و حقوقی خویش را از قرآن و احادیث می‌جستند نه واقعیت زنده، رده بندی گروههای مالکیت ارضی در آثار ایشان هم صرفاً جنبه انتزاعی و گره‌ای دارد. فقه اسلامی سه نوع مالکیت ارضی (و مالکیت بر آب و دستگاه

۱- رجوع شود به: و. و. پارتوله، «خلیفه و سلطان» ص ۳۶۱ به بعد. ۲- در مجموعه اسناد رسمی «دستور-الکتاب» محمد بن هندشاه نخبوانی. ۳- به معنی «امام الکبری» یعنی خلیفه. ۴- اِسْوِیوَسَفِ یَمْعُوبِ، «کتاب الخراج» بولاق، ۱۳۱۲ هـ. ص ۵. ۵- قرآن سوره ۵، آیه ۳۳. ۶- دربارهٔ پیروان ادیان دیگر یا اهل الذمه به فصل دوم رجوع شود و دربارهٔ وضع حقوقی ایشان در قلمرو دولت اسلامی به فصل هفتم. ۷- دربارهٔ وضع حقوقی پندگان به فصل هفتم رجوع شود.

آبیاری) را می‌شناسد که منطبق با سه گروه از اراضی می‌گردد: اول اراضی دولتی (به عربی: «ارض المملکة» یا به فارسی - عربی: «اراضی دیوانی»)، دیگر اراضی وقتی و دیگر اراضی شخصی و خصوصی (به عربی: «مُلک و ملک» که جمع آن «املاک» است).<sup>۱</sup>

اراضی دولتی بنا به تعبیر فقیهان مسلمان، اراضی است که در نتیجه فتح فلان یا بهمان سرزمین به دست مسلمین ملک مشترک جامعه اسلامی و با دولت اسلامی - که بهمان معنی است - گشته. در قلمرو خلافت این گونه اراضی یش از انواع دیگر بوده و گروه اصلی اراضی را تشکیل می‌داده.<sup>۲</sup> در این مورد مالکیت دولتی زمین با استفاده جماعت و یا تولیدکنندگان خرد - یعنی قطعات کوچک اراضی روستاییان - توأم بوده است. دولت از این اراضی مستقیماً به وسیله عاملان دیوان خراج، که بهره و مالیات را از روستاییان وصول می‌کردند، بهره برداری می‌کرده. این خراج با بهره فتودالی منطبق بوده. درآمد اراضی یاد شده وارد «بیت‌المال» (خزانه دولت) می‌گشته و بیت‌المال مواجب و مستمری بازماندگان پیامبر [۱۶۳] و لشکر یان و کارمندان کشوری را پرداخت می‌نمود. به عبارت دیگر از محل عواید این اراضی بزرگان لشکری و فتودالی و خدمتگزاران خلافت نگاهداری می‌شدند.

اراضی «وقفی» یا «موقوفه» (عربی، جمع آن «موقوفات») اراضی بوده که خلیفه و یا بزرگان و یا ثروتمندان به نفع مؤسسات دینی (مساجد، مدارس، مزارات) و خیریه (بیمارستانها، آسایشگاههای سالخوردهگان و مسافرخانهها و غیره) وقف می‌کردند. بخشی از درآمد این اراضی صرف نگهداری پیشمازان و مدرسان و دیگر اعضای طبقه فقیهان می‌گشته. این خود منبع اصلی مادی نگهداری طبقه فقیهان بوده.<sup>۳</sup> واقف می‌توانست در وقفنامه شرایط و قیودی درباره عواید اموال وقتی (اراضی مزروع، باغها، تاکستانها، و همچنین نهرا و کاریزها<sup>۴</sup> و گلها و درشهرها: کاروانسراها و دکها و بازارها) ذکر کند و تعیین متولی وقف را به خود و یا اخلاف خویش اختصاص دهد. متولیان سهم معینی از درآمد (علی‌الرسم ده درصد) وقف را دریافت می‌داشتند. علی‌لقاعده از املاک و اموال موقوفه مالیات دولتی اخذ نمی‌شده. اراضی و اموال وقتی قابل فروش و یا انتقال به غیر و قابل مصادره نیز نبوده. بدین سبب در بسیاری از موارد وقف اراضی از لحاظ فلان و یا بهمان صاحب ملک نه تنها خدایستدانه بلکه پرمفعت نیز بوده است. زیرا واقف می‌توانست در وقف‌نامه یا وصیت‌نامه بیدکند که شغل متولی موقوفه را خود او و اخلاف وی

۱- معنی دیگر «مُلک» پادشاهی و یا قلمرو پادشاهی است. ۲- این اراضی بیشتر در عراق عرب و خوزستان و مصر و دیگر سرزمینهایی که واجد دستگاه عربی و طول آبیاری و کشاورزی آبی بوده، قرار داشتند. در حجاز و شبه جزیره عربی، از این گونه اراضی بالکل وجود نداشته. ۳- ولی بسیاری از فقیهان از خود املاکی داشتند. ۴- کاریز، نهری است زیرزمینی که آبهای تحت‌الارضی را رو می‌آورد تا برای آبیاری اراضی از آن استفاده شود. کاریز (یا قنات) در ایران فراوان است.

باید ایفا کنند و بالتبجه در آمد موقوفه در اختیار ایشان باقی بماند. در عین حال مالیات خزانه را نپردازند و از مصادره ملک نیز مصون و ایمن باشند.

اراضی خصوصی («ملك» یا «ملك») املاکی بوده اند که تعلق به مالکان داشته و حق مالکیت مطلق ایشان بر اراضی مزبور مسلم بوده است. این اراضی بدون اجازه خاصی، آزادانه، قابل فروش و بخشودن و وقف و انتقال به اخلاف بر سیل ارث بوده است. ملك (ملك) نوعی از مالکیت فتودالی بر زمین و آب بوده و با *alleu* اروپای غربی و «وتچین» روسی و «هایرنیک» ارمنی، مطابقت داشته. بنایه تعبیر فقیهان، اراضی دشمنان مقتول و یا فراری که هنگام فتح کشوری به دست مسلمانان افتاده بوده و یا اراضی که صاحبان آن هنگام فتح سرزمینشان، اسلام آورده بودند و یا اراضی «موات» یعنی بایر که از طرف مسلمانان مشروب و مزروع و مسکون شده بوده، همه اینها می توانستند «ملك» باشند. در فارس قبل از استقرار دودمان بویه در آنجا اراضی ملکی بیشتر از انواع اراضی دیگر (دیوانی و موقوفه) بوده است.<sup>۱</sup>

در جریان تکامل جامعه فتودالی خلافت انواع دیگری از زمین داری فتودالی پدید آمد که در فقه اسلامی منعکس نشده و یا تعبیری که در باره آنها شده کافی و روشن نبوده است. «اقطاع» و یا زمین داری مشروط فتودالی (به شرط خدمت دولت)<sup>۲</sup> شیوع بسیار یافت (کلمه عربی «اقطاع» که معنی تحت اللفظی آن «سهم» است از «قطع» به معنی «بریدن» و «بخشی از چیزی را بریدن» «باب چهارم: اقطع» به معنی «سهم دادن از چیزی»).

اقطاع در آغاز عبارت بود از تفویض بهره زمین به کسی بدون آنکه اختیار دیگری در آن زمین داشته باشد، یعنی نوع خاص از بنفیس.<sup>۳</sup> در تألیف ماوردی نظر فقه به صورتی است که گفته شد.<sup>۴</sup> بعدها در فاصله قرن دهم میلادی (چهارم هجری) و چهاردهم میلادی (هشتم هجری) در کشورهای مختلف مسلمان - «اقطاع» نخست عملاً و زان پس رسماً به صورت «*fief*» یا «تیول» لشکری موروثی درآمد.

فقه اسلامی انواع مالیاتهای دولتی زیر رامی شناسد: ۱/ زکات - مالیات بر پشها و بازرگانی و دامداری. ۲/ مالیات ارضی یا «خراج» که به صورت سهمی از محصول به جنس (خراج مقاسمه) و یا به نقد مبلغ ثابت از هر جریب (قریب ۲۶۰۰ متر مربع) صرف نظر از میزان محصول (خراج مساحت) مأخوذ می گردید. ۳/ عشر (عربی که فارسی آن «ده يك» بوده)

۱- رجوع شود به: ابن البیاض، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲- درباره سیر تکاملی «اقطاع» رجوع شود به:

۳- درباره آلو و بنفیس و دیگر اصطلاحات همانند به F. Lokkegaard. "Islamic taxation."

ضمیمه «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان قرن هجدهم» تألیف گروهی از ایران شناسان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ سازمان مطالعات و تحقیقات اجتماعی - سال ۱۳۴۶ - رجوع شود. ۴- ودیگر: ای. پ. بطروفسکی:

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد متول، ص ۲۵۶ - ۲۶۹. همانجا فهرست کتب نیز منقول است.

۴- ماوردی، «الاحکام السلطانیة» ۳۰۵-۳۴۳ (ضمل هفتم).

خراج تسهیلی زمین به میزان ده درصد محصول و یا درآمد که از اراضی مالکان مورد عنایت اخذ می شده (به بعد رجوع شود). ۴/ جزیه - مالیات سرانه که فقط از اهل ذمه، یعنی پیروان دیگر ادیان، به نقد گرفته می شده. ۵/ خمس (عربی - یک پنجم) یک پنجم مأخوذ از غنایم جنگی که مسلمانان به هنگام «جهاد» یا «کفار» به دست می آوردند. خمس در اختیار خلیفه قرار می گرفته. زکات فقط از مسلمانان و جزیه تنها از پیروان دیگر ادیان - یعنی نامسلمانان - دریافت می شده. از آغاز قرن هفتم میلادی (اول هجری) نه تنها جزیه بلکه خراج را هم فقط از پیروان دیگر ادیان می گرفتند (در صورتی که صاحب و یا متصرف اراضی مزروع می بودند) اما مسلمانان صاحب زمین خراج نمی پرداختند و فقط عشر از ایشان مأخوذ می گردیده. اگر نامسلمانی اسلام می آورد از جزیه و خراج معاف می شد. هر دو مالیات غالباً توأم شده و همچون مالیات واحدی که از پیروان دیگر ادیان قابل اخذ باشد شمرده می شدند و کلمه «خراج» و «جزیه» به صورت مترادف یکدیگر به کار می رفتند. مثلاً از سال ۸۸۱ هـ. پس از اصلاحات حجاج - والی قدرتمند عبدالملک خلیفه در سرزمینهای شرقی خلافت - در سرزمینهای مزبور «جزیه» همچون مالیات سرانه ای محسوب می شده که زان پس فقط از پیروان دیگر ادیان مأخوذ می گردیده و «خراج» را بمنزله مالیات اراضی شمردند. ولی دیگر اسلام آوردن موجب معافیت زارع از پرداخت خراج نمی گردیده. و زمینی که خراج بر آن وضع شده بوده برای همیشه خراج گزار بوده - صرف نظر از آنکه صاحب و یا متصرف آن مسلمان بوده و یا پیرو ادیان دیگر.

اراضی از لحاظ اصل مالیاتی به سه گروه تقسیم می شده: اولاً اراضی خراج گزار، ثانیاً اراضی عشر بردار و ثالثاً اراضی «حر» و «خالص» یعنی اراضی معاف از پرداخت مالیات دیوانی. بیشتر اراضی دولتی و روستاییانی که آن را متصرف و در آنجا ساکن بوده اند جزء اراضی خراج گزار بوده اند. عشر علی الرسم از اراضی ملکی مأخوذ می گردیده، زیرا که بنا به تعبیر فقیهان متصرفان این اراضی کسانی بوده اند که بی درنگ پس از فتح کشور خویش به دست عربان، اسلام آوردند. عملاً در ایران از قرن دهم میلادی تا چهاردهم میلادی (از چهارم تا هشتم هجری) به طور کلی از اراضی ملکی «عشر» مأخوذ می گردیده. اراضی معاف از پرداخت مالیات دیوانی عبارت بودند از: الف) اراضی موقوفه، ب) بعضی از اراضی ملکی (به عربی: «ملك حر و خالص») که فرمانی مبنی بر معافیت از مالیات از طرف رئیس دولت دریافت داشته بودند. صاحبان ملك می توانستند این امتیاز و معافیت را به نحو دیگر نیز کسب کنند. به این معنی که داوطلبانه دولت اراضی خود را به دولت بدهند و در عوض ثلث باقی را از همه مالیاتهای دیوانی معاف نمایند. ج) اراضی اقطاعی.

پنج گونه مالیات پیش گفته «حلال» شمرده می شده و اخذ و وصول آنها بر مبنای شریعت بوده. ولی به میزان تشدید بهره کشی فتوای در قلمرو دولتهای اسلامی قرون وسطایی مالیاتهای

فوق‌العاده یا «عوارضی» نیز<sup>۱</sup> مانند مالیات نگهداری لشکر و شئون مختلفه دستگاه دولتی و بر روی هم دهها مالیات نقدی و جنسی (از غله و خرما و ابریشم خام و پنبه و غیره) پدید آمد. مالیاتهای اخیرالذکر هیچیک در حقوق شرعی مذکور نیست و بر «عرف» (عادت) مبتنی بوده و با کلمه مشترک و کلی «تکالیف» تسمیه می‌شدند - در مقابل مالیاتهایی که بر مبنای شریعت بوده‌اند.

حقوق اسلامی از روستایان مقید به زمین و وابسته و مطیع فتودالان خبری ندارد و این گروهها را نمی‌شناسد [۱۶۴]. و حال آنکه گروه دوم، یعنی روستایان وابسته و مطیع فتودالان واقعاً وجود داشتند. ولی وابستگی فتودالی به صورت وابستگی شخصی روستایی نبوده و وابستگی ارضی بوده، زیرا روستایی قطعه‌ای از اراضی دولتی و یا وقفی و یا اقطاعی و غیره را در تصرف داشته. قبیهان این وابستگی فتودالی را به شکل اجاره (غالباً موروثی) زمین توسط روستایی از زمین‌دار که به صورت اجاره نقدی به معنی اخص بوده و یا جنسی، یعنی سهمی از محصول (از یک دهم تا دوسوم و بیشتر - بر حسب آنکه روستایی فقط زمین را از زمین‌دار دریافت می‌داشته و یا اینکه آب نهر و بندر و دام‌کاری نیز از مالک بوده) که «مزارعه» نامیده می‌شده، قلمداد می‌کردند. («مزارعه» کلمه‌ای است عربی از «زرع» که به معنی تخم افشاندن، و مهیا کردن زمین» است. از این ریشه است «زارع» که به معنی «برزرگر» است. و «مزارع» که به معنی «برزرگر» (در زمین غیر) و «مستأجر» که سهمی از محصول را به مالک می‌دهد» نیز مشتق می‌گردد).<sup>۲</sup> ماهیه<sup>۳</sup> این «اجاره» جز بهره فتودالی چیز دیگری نبوده. ولی روستایان مقید به زمین فتودالها (که عربی آن «الزعايا» جمیع «رعیت» است از ریشه «رعی» به معنی «چریدن» که به طور تحت‌اللفظی «گله» باشد اصطلاحی بوده که در آغاز به «اتباع به طور کلی» اطلاق می‌شده و بعداً «طبقه مالیات دهنده» و به ویژه روستایان را چنین می‌نامیدند) که از انتقال به جاهای دیگر منع شده باشند در سرزمینهای خلافت و از آن جمله ایران و آسیای میانه، ظاهراً تا قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) وجود نداشتند. تقید روستایان به زمین را فاتحان مغول معمول و متداول کردند.<sup>۳</sup>

دستگاه دولتی خلافت را که حکومت مرکزی و تمرکز یافته دوران متقدم فتودالیزم بوده (یا وزیران و دیوانها و چاپار دولتی - برید - و انبارهای دولتی و غیر آن) فاتحان

۱- فرار بود این مالیاتها در صورت وقوع جنگ و یا پیشامد مخارج فوق‌العاده‌ای برای دولت مأخوذ کردند. ولی - مثلاً - در عهد سلطان محمود غزنوی (که از ۳۸۸ تا ۴۲۱ هـ حکومت کرد) عملاً این عوارض را هر ساله از روستایان و شهریان اخذ می‌کردند.  
 ۲- در باره مزارعه در سرزمین خلخا رجوع شود به: آ. پو. پاکوبوسکی «در باره اجاره مزارعه در عراق در قرن هشتم میلادی (دوم هجری)» در این کتاب فهرست تألیفات مربوطه نیز نقل شده.  
 ۳- در باره شرح موضوع رجوع شود به: ای. پ. پتروفسکی، «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول» ص ۳۱۹-۳۲۹.

عرب مسلمان به وجود نیاوردند. دستگاه مزبور به طور کلی از ایران ساسانی به میراث رسیده بوده و برخی از اجزا و بخشهای آن از ییزانس مأخوذ گردیده بوده است، و اعراب فقط بعدها آن را بسط داده پیچ در پیچ تر کردند. و این عمل ایشان هیچ رابطه مستقیمی با فقه اسلامی نداشته. بدین سبب ما به دستگاه مزبور کاری نداریم و اشاره نمی کنیم!

۱- درباره جزئیات دستگاه دولتی خلافت رجوع شود به:

A. Kremer, Von. "Kulturgeschichte des Orients." T. I (فصل ۸۷) ۲۵۶ - ۲۶۹

R. Levy. "the Social Structure of Islam" (فصل ۹۷) ۲۵۱-۴۵۷







## حقوق جزائی و مدنی اسلامی

فقه اسلامی اساس استواری در حقوق جزائی پدید نیاورده [۱۶۵]. و چون بر اصول دینی مبتنی است مفاهیم جنایت و معصیت و گناه در آن توأم شده. اساس حقوق جزائی اسلامی برخی جوانب مهجور و باستانی را حفظ کرده ... مثلاً طبق فقه اسلامی فرد موضوع حقوق نبوده بلکه خانواده است و قتل جنایتی علیه جامعه شناخته نشده [۱۶۶] بلکه بزهی محسوب می‌گردد که برضد خاندان مقتول صورت گرفته. در شریعت اسلامی قانون قصاص خون محفوظ مانده است. «دیه» یا «خون بها» که در قوانین قدیم روسی (روسکایا پراودا) به نام «ویرا» وجود داشته و در قوانین عهد بربریت اروپای غربی در فاصله قرن پنجم و نهم میلادی، به نام «ورگلد» تسمیه می‌شده (ولی در قوانین دورهٔ تعالی فتودالیزم اروپای غربی از میان رفت) در شریعت اسلامی حفظ شده بوده...

ولسی از دیگر سو در حقوق جزائی اسلامی بسیاری نکات دیگر هست که نه تنها از قوانین اروپای غربی در دوران تعالی فتودالیزم (قرنهای یازدهم تا پانزدهم) پیشی جسته، بلکه از قوانین زمان حکومت مطلقه (قرن شانزدهم تا هیجدهم) نیز متعالی تر است. مثلاً طبق فقه اسلامی فقط شخص بالغ و حر که از لحاظ روحی سالم باشد کاملاً مسئول عمل تجاوز به قانون است، و اشخاص صغیر و مجنونان و بردگان مسئول اعمال خویش نیستند، یا اینکه مسئولیتشان محدود است. فقه اسلامی شکنجه را اجازه نمی‌دهد (و حال آنکه در بسیاری از کشورهای اروپایی حتی در قرن هیجدهم نیز به شکنجه متوسل می‌شدند) و همچنین «قضاوت خدایی» («اردالیا» یا آزمایش با آب و یا آتش و یا «جنگ تن به تن قضائی» میان مدعی و مدعی علیه که در اروپای غربی و روسیه در قرون وسطی معمول بوده) را مجاز نمی‌داند و زندان دراز مدت را هم مگر در موارد نادره - جایز نمی‌شمارد. دادرسی جزائی اسلامی سریع

بوده و از قرطاس‌بازی که از ویژگیهای محاکم اروپای غربی و روسیه حتی در قرن نوزدهم شمرده می‌شده و موجب می‌گردیده که گاه محاکمه سالها به‌درازا کشد و طرفین دعوی مخارج خانه برباد دهی را تحمل کنند، بیگانه و به‌دور بوده است.

در زیر فقط به‌مطالعه برخی جوانب حقوق جزایی اسلامی (سنی) و زان پس حقوق مدنی دو مکتب و مذهب عمده سنی، حنفی و شافعی، می‌پردازیم. حقوق شیعی خیلی به‌حقوق شافعی نزدیک است. و مواردی را که حقوق شیعی با شافعی اختلاف دارد در فصل ویژه‌مربوط به‌شیعیان ذکر خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

حقوق جزای اسلامی سه گروه مجرم می‌شناسد، و برای هر یک از این سه گروه نوع خاصی از مجازات و تنبیه. مجازات‌های این جهانی بر چهارگونه است: قصاص، دیه، حد (که جمع آن «حدود» است) و تعزیر. انواع این جرما عبارتند از: ۱ / جرماهایی که مجازات آنها قصاص و یا دیه است. ۲ / جرماهایی که مجازات آن «حد» است. ۳ / تجاوزات جزئی به‌حقوق که «تعزیر» یا «مجازات تأدیبی» دارند. اکنون به‌مطالعه مشروح‌تر این جرما می‌پردازیم.

۱- امور «خونی» که مجازات آن «قصاص» یا «دیه» است (فارسی - عربی: دینه). جرماهایی از قبیل قتل و جرح و زبان‌عضوی و غیره جزء این گروهند. فقه این جرما را علیه مجنی و خانواده او می‌داند و مجازات آن همچون «حق شخص» شمرده می‌شود. چنانکه پیش‌گفتیم در این قسمت حقوق جزا، بیش از بخشهای دیگر، بقایای رسوم قدیمی اعراب و عادات پادشاهی و جماعتی متداول میان بدویان و «کین خون» منعکس شده است. در میان اعراب عهد جاهلیت وظیفه قصاص خون به‌عهده همه عشیره مقتول بوده. همه عشیره مقتول به‌خاطر خون او از عشیره قاتل انتقام می‌گرفته و عشیره قاتل قصاص را با قصاص پاسخ می‌گفته. بدین سبب یک قتل منجر به یک سلسله قتل‌های جدید که از دو طرف صورت می‌گرفته، می‌گشته. محمد (ص) حق قصاص را محدود ساخت. در اسلام قصاص خون فقط در مورد قاتل جایز است نه نزدیکان و خویشاوندان وی. و چنانچه خانواده مقتول (دیگر پای قبیله و عشیره در میان نیست) خواسته باشد به‌جای قصاص به‌دریافت «خون بها» یا «دیه» قناعت کند تضمین «دیه» فقط به‌عهده خانواده قاتل است لاغیر.

قرآن باینکه حق قصاص محدود<sup>۲</sup> را می‌شناسد معهذاً به‌خویشاوندان مقتول توصیه می‌کند که قاتل را مورد بخشایش قرار دهند زیرا که عفو را خدا می‌پسندد؛ «لئن بسطت الی یدک

۱- به‌فصل دهم رجوع شود. همه اصطلاحات فصل مزبور همین است - به‌استثنای تعداد قلبلی که فارسی و جز آن است و در هر مورد قید شده. ۲- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۳۵ - در اینجا قرآن می‌خواهد که خویشاوندان مقتول «در قتل اسراف نکنند» «فلا یسرف فی القتل...»

لنتقلنی ما انابا سبطیدی الیک لانظک انی اخاف الله رب العالمین». یعنی: «اگر به سوی من دست بلند کنی که مرا بکشی من دست به سوی تو دراز نخواهم کرد که ترا بکشم زیرا از خداوند دو جهان می ترسم». بدین طریق در موضوع قصاص نیز مانند بسیاری مسائل دیگر، اخلاقیات اسلامی میان اخلاقیات یهود - که قصاص را طبق اصل «چشم در ازای چشم و دندان در ازای دندان» دستور می دهد<sup>۱</sup> - و اخلاقیات مسیحیت - که مردمان را از کین خواهی و قصاص منع می کند و می گوید «انتقام جویی از آن من (یعنی خداوند) است و من سزای نگاهکار را خواهم داد»<sup>۲</sup> - حد وسطی گرفته است. اسلام به خویشاوندان مقتول گویی می گوید: «شما حق دارید انتقام بکشید ولی برای خودتان بهتر آن است که عفو کنید». قه به انکای همین اندیشه یعنی عفو به جای قصاص و کین خون، «دیه» را معین کرده.

اگر خانواده مقتول بعدیافت «دیه» رضا ندهند، قانون قصاص در مورد قاتل قابل اجرا می شود. قصاص ممکن است به وسیله جلا و در ملا عام مجری گردد، یا قاتل تسلیم خانواده مقتول شود تا خویشاوندان وی خودکشنده را هلاک کنند. شافعیان معتقدند که قاتل باید به همان گونه که مقتول را کشته به قصاص رسد. ولی حنفیان عقیده دارند که قاتل را باید با سلاح سرد تیز کشت به نحوی که مرگ سریع باشد و حتی المقدور مجرم کمتر رنج برد (مثلا سرش را از تن جدا کنند). قه اسلامی میان قتل «تعمدی» که با نقشه قبل (عمد) صورت گرفته باشد و قتل غیر عمد که از روی «خطا» وقوع یافته باشد (مثلا در نتیجه بی احتیاطی و یا ناآزمودگی) تفاوت قائل است (مثلا خطای پزشکان یا جراحان). در مورد قتل تعمدی «قصاص» معین شده، یعنی در صورتی که خویشاوندان مقتول به عفو قاتل رضا ندهند و بعدیافت «دیه» قانع نشوند، مجرم اعدام می شود. در مورد اخیر یعنی دریافت «دیه» شافعیان گذشته از دیه، «کفاره» را نیز برای قاتل قائل شده اند. کفاره عبارت است از روزه دو ماهه و یا آزاد کردن بنده ای مسلمان. مجازات قتل به خطا و غیر عمدی اعدام نیست و فقط «دیه» معین می شود. اگر شخصی آزاد (حر) بنده دیگری را به قتل برساند و یا مسلمانی یکی از اهل ذمه را بکشد (مسیحی و یا یهودی را) «قصاص» جایز نیست و فقط «دیه» پرداخته می شود (در مورد اول دیه به صاحب بنده تأذیه می گردد). حنفیان اصولا قصاص را در مورد قتل اهل ذمه نیز جایز می دانند، ولی عملا همیشه در این مورد دیه جایگزین قصاص می گردید. اگر بنده ای شخص آزاد (حر) را بکشد، صاحب آن بنده وی را برای قصاص تسلیم خویشاوندان مقتول می کند و یا اینکه در صورت تمایل ایشان «دیه»

۱- قرآن، سوره ۱۵، آیه ۲۱. این سخنان هابیل است خطاب به قابیل. باید دانست که این آیه، از «آیات - الاحکام» نیست. ۲- رجوع شود به «سفر خروج» ۱۲۴، ۲۱ لادیان، ۱۲۵ سفر تثنیه ۱۹، ۲۱. ۳- پیام به رومیان، ۱۹، ۱۲، انجیل لوقا ۶، ۲۷-۲۹.

می پردازد، حتی اگر در این مورد و برای پرداخت دیه ناگزیر از فروش آن بنده گردد.

در صورت قتل عمد «دیه» باید بی درنگ پرداخته شود. ولسی در مورد قتل غسیر عمد مهلتی سه ساله برای پرداخت دیه به قاتل داده می شود. دیه کامل عبارت است از صد شتر<sup>۱</sup> که معادل آن به نقد می شود ۱۰۰۰ دینار (۱۲ هزار درهم به حساب شافعیان، و ده هزار درهم به حساب حنفیان)، این گونه «دیه» را «مخففه» گویند. ولی اگر «دیه» در مورد قتلی که در اوضاع و احوال مشدده جرم صورت گرفته باشد و یا اینکه قتل در محدوده شهرهای مقدس، مکه و مدینه، وقوع یافته باشد، دیه «مغلظه» پرداخت می شود (۱۰۰ شتر و  $\frac{1}{3}$  ۱۳۳۳ دینار به نقد).

در ازای قتل زن فقط نیمی از «دیه» کامل پرداخت می شود. ابوحنیفه در مقابل قتل اهل ذمه - یعنی مسیحی یا یهود - به دست مسلمان، پرداخت «دیه» کامل را مجاز می داند، ولسی مالکیان فقط نیمی از «دیه» کامل را معین کرده اند و شافعیان ثلث آن را... اگر قاتل استطاعت نداشته باشد خوبشاوندان نزدیک وی باید «دیه» را پردازند. اگر قتل به دست غیر بالغ و خردسال و یا مجنون صورت گرفته باشد قصاص در مورد ایشان مجری نمی گردد، ولی در مورد اول دیه را والدین طفل خردسال می پردازند و در مورد دوم (مجنون) مقامات محلی.

در صورتی که شخصی مرتکب قتل چندین نفر شده باشد، قصاص قتل يك نفر در مورد قاتل مجری است. ولی اگر کسان مقتول به اخذ «دیه» رضا دهند، برای هر يك از مقتولان جداگانه دیه پرداخته خواهد شد. اگر چند نفر مرتکب قتل يك نفر شوند همه قصاص می شوند و یا هر يك از آنان «دیه» می پردازند. اگر کسی در اثر فشار از طرف آدمی قوی مرتکب قتل شود و یا به امر صاحب حکمی (گرچه آن امر غیر قانونی باشد) و یا در مقام دفاع از حیات و دارایی خویش مرتکب قتل شود، از مجازات معاف است. (در موارد اولی مسئول کسی است که قاتل را مجبور به ارتکاب قتل کرده).

در صورت زیان عضوی چنانچه احوال مشدده وجود داشته باشد (مثلاً کور کردن تنها چشم شخص يك چشمی، بریدن زبان و گوشها، به طوری که نیروی شنوایی از دست برود، قطع هر دو دست و یا هر دو پا و یا ده انگشت) به میل شخص زیان دیده مقصر یا قصاص می شود (یعنی در این مورد همان زیان عضوی که به شخص زیان دیده وارد آمده به او هم وارد می آید) و یا «دیه» کامل می پردازد (به میزانی که برای قتل مقرر است). مقصر در مقابل زیانهای عضوی کم اهمیت تر به قصاص محکوم نمی شود، ولی بخشی از «دیه» را باید پردازد؛ در برابر يك

۱- زیرا روایت است که چنین «دیه» ای را جد پیامبر یعنی عبدالعطلب به جای پدر محمد (ص) عبدالله پرداخت. شافعیان در موارد مختلفه پرداخت «دیه» جزئیاتی را درباره شتران ذکر می کنند (چند نفر ماده و چند نفر نر باید باشد و سن آنها چه باشد و غیره). حنفیان تبدیل صد شتر را به دست گاو نر و یا ۲۵۰۰ گوسفند جایز می دانند.

چشم و يك دست و يا يك پا. نیمی از «دیه» کامل، و در عوض زیان به مغز و یا زخم شکم، ثلث «دیه» کامل و برای قطع انگشت، عشر «دیه» کامل و شکستن يك دندان، يك بیستم دیه کامل (یعنی ۵ شتر) و قس علیهذا، چنانکه شخصی باعث سقط جنین زنی آزاد گردد باید يك بیستم «دیه» کامل پردازد و در برابر سقط جنین کنیز، برده، عشر قیمت کنیز را.

حقوق اسلامی با دقت بسیار موارد مختلفه جرائم «خونی» را مورد بررسی قرار داده، ولی بدیهی است که قادر به پیش‌بینی همه موارد ممکنه نبوده، در موارد مشکوک قاضی به صلاحیت و عقیده مجتهدان متوسل می‌شده. حقوق اسلامی مفهوم تجدید جرم خونی را معین نکرده و مقصر در صورت تکرار چنین جرمی مانند جرم اولی مجازات می‌شود. [۱۶۷]

از آنجایی که جرائم «خونی» بر طبق «حق شخص» یعنی حق شخص زیان دیده مجازات می‌شده (یا خانواده او و یا قیم او و یا صاحب بنده) اقامه دعوی در این موارد فقط بنا به شکایت اشخاص مذکوره میسر بوده و فقط ایشان حق اجرای «قصاص» و یا تبدیل آن را به «دیه» داشتند.

۲- جرائمی که مجازاتشان «حد» (جمع آن «حدود») است به معنی «مرزها» یا «حدود» (تحمل خداوند) بوده. اینها جرائمی هستند که مجازاتشان در قرآن پیش‌بینی شده است. اصطلاح «حدود» از قرآن مأخوذ است که می‌گوید: «چنین است «حدود» (مقرر) توسط خداوند، بدان نزدیک نشوید از بیم آنکه آن را نقض کنید»<sup>۱</sup> (تلك حدود الله فلا تقر بها). به تعبیر قیپهان این‌گونه اعمال جرمی علیه خداوند هستند و مجازات آن «حق الله» است. فرق این جرائم با جرائم گروه پیشین (که مجازات آن «حق شخص» است) آن است که عفو پذیر نیستند (و بالتبیین نمی‌توان در مورد آنها «دیه» پرداخت) زیرا که جزای آنها مبنی بر اراده خداوند است و به روشنی در کلام الله (قرآن) ذکر شده. ولی در این مورد نیز اشخاص غیر مسئول (کودکان و مجانین) و یا کسانی که بر اثر فشار و اجبار و یا خطا مرتکب جرم شده‌اند مجازات نمی‌شوند.

در شمار جرائم این گروه زنا هم ذکر شده. رابطه مرد با هر زنی که طبق قانون بهوی تعلق نداشته باشد - یعنی زنی که زوجه و یا کنیز او نباشد - زنا شمرده می‌شود.<sup>۲</sup> در مورد زن، رابطه وی با مرد بیگانه، یعنی کسی که شوهر او نباشد، و در مورد کنیزان رابطه با غیر از صاحب ایشان زنا محسوب می‌گردد. شاقیان و حنفیان معتقدند که اگر مقصران (اعم از مرد یا زن)

۱- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۸۷ «آنان که از این حدود خارج شوند ستمکاران هستند» و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون (سوره ۲، آیه ۲۲۹ - مترجم).  
 ۲- قرآن، سوره ۲۴، آیه ۶-۷ سوره ۲۷، آیه ۳۰-۳۱- هم بستری صاحب پاکتیزان - حال علیهم السلام هر قدر باشد - زنا شمرده نمی‌شود.

آزاد و بالغ و غیرمجنون بوده در حالت تاهل باشد باید سنگبارانشان (رجم) کرد. و اگر یکی از این شرایط مفقود باشد (مثلاً یکی از طرفین عذب باشد) هر دو مقصر باید صد ضربه تازیانه بخورند.<sup>۱</sup> بنده ذکور یا انائی که مرتکب جرم مشابهی شده باشد باید پنجاه ضربه بخورد.

مجازاتهای شدیدی که برای زنا پیش‌بینی شده بوده کمتر مجری و عملی می‌گشته، زیرا که در این امور برای صدور حکم مجازات اظهار شوهر، حتی در صورتی که زوجه گناهکار خویش را در محل جرم دیده باشد، کافی نبوده و شهادت چهارگواه که عمل زنا را به چشم دیده باشند ضرورت داشته. و چنین وضعی فقط در موارد استثنایی می‌توانست صورت وقوع یابد. لواط نیز می‌بایست مانند زنا مجازات شود. ولی لواط که در قرون وسطی در ایران و آسیای میانه بسیار شایع بوده عملاً و غالباً مجازات نمی‌شده<sup>۲</sup> است و حال آنکه بزه و معصیت بزرگی شمرده می‌شده. مجازات مباشرت با حیوانات و جنازه و جلق ۲۵ ضربه تازیانه بوده.

بهتان (قذف) به دروغ متهم کردن کسی است به زنا و چنانچه این اتهام ثابت نشود مجازات کذاب تازیانه است به شرح زیر: برای شخص آزاد (حر) ۸۰ ضربه تازیانه و بنده چهل ضربه. شوهری که زن خویش را به خیانت متهم کند و از عهده اثبات آن بر نیاید نیز به همین نحو مجازات می‌شود. ولی می‌تواند با تلفظ کلمات «لعان» از مجازات بگریزد، ولی نتیجه تلفظ این کلمات طلاق و جدایی با زوجه است.

قرآن استعمال شراب (خمر) را ممنوع کرده است<sup>۳</sup>. قتیهان همه مسکرات (مشروبات الکلی) را مسمول این ممنوعیت ساختند. قتیهان مجازات استعمال شراب را به اختلاف از ۴۰ تا ۸۰ ضربه تازیانه در مورد فرد مسلمان حر و از ۲۰ تا ۴۰ ضربه در مورد بنده می‌دانند. ولی در قرون وسطی نیز (مانند روزگار ما) در کشورهای اسلامی و به ویژه در ایران این معصیت را بسیار فاق و گنشت فراوان تلقی می‌کردند. و در تألیفاتی همچون «قابوس‌نامه»<sup>۴</sup> و تاریخ بیهستی (قرن پنجم هجری) و اشعار نزاری (قرن هفتم هجری) و حافظ (قرن هشتم هجری) و بسیاری آثار دیگر آشکارا از میگساری و شرابخواری که عادت شایع در میان بزرگان و توانگران بوده سخن رفته است. در دربارهای غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان شراب در ضیافت‌های شاهانه آشکارا

۱- قرآن، سوره ۲۴، آیه ۲. ۲- عنصرالمالی قابوس دشمنگیر که فتودالی خرد بوده و در قرن پنجم هجری، کتاب فارسی قابوس‌نامه را نوشته آشکارا در آن کتاب به فرزند خویش کیلان‌شاه توصیه می‌کند که در زمستانها با زنان (کنیزان) مباشرت کند و در تابستان یا غلامان جوان (قابوس‌نامه - فصل ۱۵). ۳- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۱۹ و سوره ۴، آیه ۴۳ و سوره ۵، آیه ۹۵. ۴- قابوس‌نامه، فصل ۱۱، ۱۸، ص ۳۷ - ۳۹، ۵۳. مؤلف اعتراف می‌کند که همه جوانان هر روزه شراب می‌نوشند و فقط به فرزند خویش توصیه می‌کند که احتیاط نماید و دوسه پیمانه کمتر از ظرفیت خویش بخورد.